

هزاره‌جات

سرزمین

حسن فولادی

ترجمه علی عالمی کرمانی

سرزمین مسکونی ملت هزاره، موسوم به هزاره‌جات می‌باشد. این سرزمین در گذشته به پاروپامیزان (Paropamizan) یا پاروپامیزوس (Paropamisus) معروف بود. علاوه بر نام مشهور آن، هزاره‌جات، هزارستان و بربرستان هم به آن گفته‌اند.^۱ در بعضی منابع قرون وسطی، نام سده‌جات نیز به آن اطلاق شده است.^۲ از این سرزمین به غرجستان نیز یاد شده است.^۳ ریشه لغت هزاره‌جات فارسی است که بنا به عقیده هارلان،^۴ ترکیبی از «هزارها»، مشخص‌کننده هزاران، یا دهها هزار، و جاوته، یا قبایل می‌باشد، یعنی سرزمین یک هزار قبیله.

تاریخ

سابقه تاریخی برای هزاره‌جات، تقریباً می‌شود گفت «وجود ندارد». با این حال، دست به دست شدن این خطه کوهستانی از فرمانروایی، به فرمانروای دیگر، شمه‌ای از تاریخ این منطقه را برای ما می‌دهد. تقریباً شش قرن پیش از میلاد مسیح، اکثر بخشهای افغانستان فعلی، توسط داریوش اول، امپراتور ایران، تصرف گردید. بکتريا (Bactria) شهر بلخ

۱- ریاضی، کلیات: ۲۲۰.

۲- ترکمن: ۷۰۷.

۳- قاموس جغرافیا، ۲۱۴:۴.

۴- هارلان: ۱۰۳.

فعلی، پایتخت پادشاهی داریوش گردید. بعد از سه قرن حکمروایی ایرانیان، این سرزمین بار دیگر مورد هجوم یونانیان تحت فرماندهی اسکندر کبیر قرار گرفت. یونانیان توانستند حکومت یونانی کوچک و مستقلی را از بکتریا که پایتخت آنان در بلخ بود، تأسیس نمایند. سنگ نوشته های یونانی کشف شده در قسمتهای مختلف هزاره جات ما را به این حقیقت هدایت می کند که معتقد شویم، زمانی این سرزمین قسمتی از پادشاهی یونان بوده است. حکومت یونانیها در هزاره جات بیش از یک قرن طول نکشید و به دست مهاجمین دیگری بنام ساکاها (Sakas)، سقوط کرد. ساکاها بعد از محکم کردن پایه های قدرت خود، مناطق دیگری را ضمیمه این سرزمین نموده، نام سکستان (ساکستان) یا سیستان را بر آن نهادند.^۱ آیین بودا در سراسر این سرزمین گسترش یافت و تا اوایل قرن نهم ادامه پیدا نمود. بوداییهایی که در بعضی نقاط هزاره جات دیده می شوند، نشان می دهند که زمانی مردم ساکن این سرزمین پیرو آیین بودا بوده اند.

اکثر نقاط هزاره جات فعلی، تحت کنترل پادشاهی قرن وسطایی زابلستان بوده است. براساس نظریه لواسترنج (Lestrange)^۲، حکومت زابلستان تمام نواحی کوهستانی سرچشمه رودخانه هلمند و مناطق قندهار (منظور ارغنداب است) را دربر می گرفت. جونی^۳ آن را زاوولستان نامیده است و موقعیت آن را منطقه کوهستانی در بالای رودخانه هلمند ذکر کرده است. عربها هم آن را زابلستان، لغتی از درد نامعلوم، گفته اند. اخیراً تحقیقاتی که پرفسور بیوار (Bivar) در نواحی جاغوری و ارزگان در جنوب هزاره جات انجام داده است، ثابت می کند که بدون شک هزاره جات قلب قلمرو حکومت زابلستان که در سال پانصد میلادی توسط سلسله مهیرالوکا (Mihiraluka) اداره می شد، بوده است.^۴

قبل از ظهور اسلام در افغانستان کنونی، سلسله های کوچکی در این سرزمین فرمانروایی می کردند. در حالیکه کابل توسط خاندان هندوشاهی و نواحی قندهار، غور و زمین داور توسط بوداییهای کوشان اداره می شد.^۵ مورخین را عقیده بر این است که هزاره جات در همین زمان تحت حاکمیت بربر شاه قرار داشت که پایتخت مخروبه اش هنوز در چهل برج یکه و لنگ، ناحیه ای در شمال غربی هزاره جات باقیست.^۶ سلسله

۱- سکس: ۴.

۲- لواسترنج: ۳۴۹.

۳- جونی، ۱: ۳۲۸.

۴- بیوار، کتیبه: ۱۱۲ تا ۱۱۸.

همان مأخذ، سنگ نوشته ها: ۷۹-۸۸.

۵- دوپری، افغانستان: ۳۱۳.

۶- کوهزاد، ۲ (۶): ۱-۲۱.

کوشان به دست پادشاهان صفاری در سال‌های بین ۸۶۱ تا ۹۱۰ میلادی در این مناطق حکومت می‌کردند، برانداخته شدند.^۱

اگرچه عقیده عامه مردم هزاره‌جات اینست که بربرشاه به دست رهبر مذهبی آنها، حضرت علی (ع) هزیمت را پذیرا شده است. البته این گفته درست نیست، زیرا بسیار بعید می‌نماید که حضرت علی (ع) گذرشان به این ناحیه افتاده باشد. هندوشاه، پادشاه کابل، از عربها به فرماندهی حاکم عرب سیستان شکست خورد، اما او و خانواده‌اش از طرف خلفای اموی از سال ۶۶۱ تا ۷۵۰ میلادی به حکومت کابل منصوب شد.^۲

در زمان حکومت عباسی در بغداد، تمامی افغانستان امروزی تحت حکومت سلسله سامانیه برخاسته از آسیای مرکزی قرار داشت که از سال ۸۱۹ تا ۱۰۰۵ میلادی، مرکز حکومتشان در بخارا بود. در زمان حاکمیت همین سلسله بود که شرایط برای استیلای حاکمان ترک غزنوی فراهم آمد و در سال ۹۹۴ میلادی سبکتکین سلسله غزنوی را بنیان نهاد و بعد از او محمود غزنوی، پسر سبکتکین این سلسله را بسط و گسترش داد. در زمان حکومت محمود غزنوی در نواحی هزاره‌جات حاکم غور مستقلاً حکومت می‌کرد که در سال ۱۰۰۲ میلادی توسط محمود غزنوی برانداخته شد.^۳ بعد از غزنویان، سلجوقیان روی کار آمدند که بر مناطق ایران و شرق ترکیه و آناتولی دست یافتند. سلطان سینجر (Sinjir) یکی از حاکمان بزرگ سلجوقی بود که از سال ۱۰۹۵ تا ۱۱۵۷ میلادی حکومت کرد. مرکز حکومت وی در خراسان قرار داشت.^۴ بعد از سلجوقیان، غوریان بر سر کار آمدند. خروج آنها از غور صورت گرفت و غزنی را به نابودی کشاندند و امپراتوری خود را از هرات تا آج میر در هند گسترش دادند. بنا به عقیده دوبری گرگانیان از آخرین بازماندگان کوشانیان (یا کوشانها) بوده‌اند.^۵ دودمان گرگانیان تقریباً دو قرن، از سال ۱۰۰۰ تا ۱۲۱۵ میلادی، حکمروایی نمودند. بعد از سلسله گرگانیان، خوارزمشاهیان به قدرت رسیدند، اینان حاکمان خبوه‌اویس، در ماوراءالنهر بودند و حکومت ترک - فارس را که همه افغانستان را نیز دربر می‌گرفت، در سال ۱۲۱۷ میلادی تشکیل دادند. امپراتوری خوارزمشاهیان با حمله مغول در سال ۱۲۲۰ میلادی از هم پاشید.

بعد از چنگیز خان، پسر ارشد او هلاکوخان به حکومت رسید که بعد از تسخیر منطقه جنوب رودخانه آمو، سلسله حاکمان ایلخاتان ایران را تأسیس کرد. در حالی که بیشتر

۱. دوبری، افغانستان: ۳۱۳.

۲. همان: ۳۱۲.

۳. همان: ۳۱۴.

۴. سکس: ۴.

۵. دوبری، افغانستان: ۳۱۶.

نقاط هزاره‌جات بعنوان قرارگاه موقتی ارتش جغتای که به طرف هند در حال پیشروی بود، درآمده بود؛ ایالت شمال شرقی خراسان چون بخش دایمی حکومت ایلخانی ایفای نقش می نمود. با سقوط و زوال سلسله ایلخانی هزاره‌ها به استقلال دست می یابند و بیشتر مناطق هزاره‌جات بصورت یک کشور مستقل درآمدند تا اینکه در سال ۱۸۹۳ افغانستان این مناطق را اشغال نمودند.

مرزها

هزاره‌جات هیچ وقت مرز واقعی و مشخصی نداشته است، ولی هر وقت در خط تماس با مناطق غیرهزارگی قرار می گرفت، یعنی در خط منفور نژادی، همان نقطه به عنوان مرز هزاره‌جات منظور می شد.

بر اساس نقشه‌های انتشار یافته اخیر از کشور افغانستان چون نقشه‌هایی که هوم لوم (Humlum)، دولینگ (Dulling)، دوپری، و فردیناند منتشر کرده‌اند، بخصوص نقشه‌های انتشار یافته توسط دفتر جنگ ارتش در امریکا در واشنگتن دی سی؛ موقعیت هزاره‌جات را دقیقاً در ۶۰ و ۶۸ درجه شرق - غرب؛ و ۳۳ و ۳۵ درجه شمال - جنوب، مشخص می کند که منطقه‌ای در حدود ۱۵۰۰۰ مایل مربع را می پوشاند. هزاره‌جات از شرق تقریباً فاصله ۵۰ مایلی غرب کابل یعنی ناحیه کتل اونی و میدان، تا غرب نزدیکیهای چغچران در غوروات امتداد یافته است.^۱ اگرچه کوه بابا به عنوان مرز شمالی هزاره‌جات محسوب می شود، ولی در واقع مرز شمالی این سرزمین تا درّه صوف، یکه ولنگ، و شرق بامیان امتداد پیدا کرده است.^۲ از طرف جنوب مرزهای هزاره‌جات تا دامنه‌های تپه غزنی، مقر و دقیقاً شمال قندهار امتداد یافته است. بنابراین هزاره‌جات امروزی شامل کرانه‌های غربی رشته کوه هندوکش و درّه‌های اطراف آن، یعنی در مجاورت مرزهای جنوب غربی، شمال، و شمال شرقی نواحی اصلی تاجیک‌نشین، می باشد.^۳ علاوه بر مناطق هزاره‌جات خاص، گروه‌های کوچکی از مردم هزاره، در مناطق بدخشان، مزار شریف، ترکستان افغانستان، قطن، و اکثر نواحی شهری مخصوصاً کابل، قندهار، هرات و غیره زندگی می کنند. بیرون از افغانستان، گروه کثیری از هزاره‌ها در پاکستان و ایران زندگی می کنند که در فصل جداگانه‌ای توضیح داده خواهد شد.

در حالی که هزاره‌جات فعلی منطقه کوچک و محدودی از نواحی کوهستانی و مرکزی افغانستان را تحت پوشش دارد، شواهد متقن تاریخی در دست است که نشان می دهند روزگاری مرزهای آن خیلی فراتر از محدوده امروزی بوده است. با وجود

۱- قاموس، ۲۱۰:۴.

۲- همان، ۲۰۱:۴.

۳- داوی دف: ۳۳.

کاهشی که در محدوده قلمرو هزاره جات در طی چندین قرن گذشته اتفاق افتاده بود، هیچکدام به اندازه کاهشی که در سال ۱۸۹۳ صورت گرفت، نبود. و آن زمانی بود که نیروهای افغان به رهبری عبدالرحمان این منطقه را اشغال نمودند. این کاهش مرزی، مخصوصاً در مرزهای جنوبی در نواحی جاغوری، ارزگان، و قره باغ کاملاً محسوس بود. در فاصله زمانی بین سالهای ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۳، هزاره های این نواحی پاکشته شدند، یا به بردگی کشانده شدند، و یا اینکه بالاجبار خانه و سرزمین خود را ترک نمودند. سرزمینهای تصرف شده هم در بین افغانهای داوطلب، مخصوصاً چادر نشینانی که در جنگ علیه هزاره ها شرکت کرده بودند، توزیع گردیدند. به همین دلیل است که امروزه مستقراتی از دور اینها، غلزیایها و کاکرها در قلب ارزگان تأسیس شده است. از طرف غرب، ایماقها، مخصوصاً فیروزکوهی ها، قسمتی از سرزمین هزاره جات را متصرف شدند، اما در مقایسه با جنوب، تغییر مرزی غرب بسیار ناچیز می باشد.

گرچه خود مردم هزاره هیچ سند تاریخی در مورد مرزهای سرزمین خود ندارد، اما پژوهشگران غربی در قرن نوزدهم، اطلاعات ارزشمندی را در رابطه با گذشته مردم هزاره برجای گذاشته اند. بحث درباره این اسناد تاریخی نه تنها از این جهت مهم است که روشنی بخش زوایای تاریک تاریخ هزاره جات می باشد، بلکه از این نظر که تئوری جنوبی بودن مردم هزاره را تقویت می کند، نیز حایز اهمیت است. در بین محققین قرن ۱۹، بلوولینچ اطلاعات بیشتری را ثبت کرده است. بلو درباره وضعیت هزاره جات هنگام بازدیدش از این ناحیه به ما می گوید:

آنها سرزمین وسیعی از کشور را در اختیار دارند، از مرزهای کابل و غزنی تا هرات در یک سمت، و از نزدیکیهای قندهار تا بلخ از جهت دیگر. گستردگی سرزمین هزاره جات می باشد. در حقیقت هزاره ها، تمامی کشوری را که پاروپامیسوس (Paropamisus) در قدیم تشکیل داده بود، در اختیار دارند.^۱

او توضیح بیشتری داده است: «موقعیت منطقه دایکندی در جنوب چغچران باتیری و دراوت در فاصله صد مایلی شمال شهر قندهار به یک اندازه است.»^۲ لیچ که بیشتر مناطق هزاره جات را در هنگام دیدار خود از این منطقه در اواسط قرن ۱۹، از نزدیک مورد کاوش قرار داده بود، چنین می گوید:

من معتقدم که هزاره ها در همین دوران نسبتاً اخیر شاهراه کابل - قندهار و هرات را در اختیار داشتند. نام خیلی از روستاهای مجاور شهر قندهار ثابت می کند که هزاره ای مؤسس آن بوده است و قبر یکی از نیاکان آنها، چوپان، در کنار شهر قندهار به هرات

۱- بلو، نزادها: ۱۱۳.

۲- همان، تحقیق: ۳۵.

نزدیک شهرک گریشک قرار دارد، که امروز به نام خاک چوپان معروف است.^۱ او اطلاعات جالب بیشتری اظهار می‌دارد و امتداد مرزهای هزاره‌جات را تا جنوب بلوچستان می‌داند. ذیلاً به اظهارات لیچ اشاره می‌شود:

سرزمین هزاره‌ها تا شاول کوته امتداد یافته است، کلمه‌ای که از نام تکتو، رشته کوه‌هایی که دره آن تا پیشینگ و قندهار پیشرفته است، و کوچلدخ که (در لهجه هزارگی بمعنی غار است) اولین منزل از کوته به سمت قندهار می‌باشد.^۲ در رابطه با همسایه‌های جنوبی هزاره‌ها، لیچ به ما می‌گوید:

«مرز هزاره‌های قلندر و توخیها، آخول (Akhoor) در ارغنداب می‌باشد. در حالی که قوم قلندر در غرب خود غلام و قی و قوم بوباش (هزاره‌های بوباش) را دارد، و در شمال خود، ارزگان، و در شرق خود آلتابه، و در جنوب خود جلال‌زایی را دارد.»^۳

توصیفی که لیچ به ما ارائه داد، نشان می‌دهد که در طی دههای اولیه قرن ۱۹، مرزهای جنوبی هزاره‌جات خیلی نزدیک به شهر قندهار بوده است. مسون (Masson)، سیاح آمریکایی قرن ۱۹، راجع به هزاره‌جات و تجاوز تدریجی افغانها به مرزهای جنوب و جنوب شرقی این خطه براساس مشاهدات خود به ما چنین می‌گوید:

«اولسوالی وردک قبلاً متعلق به هزاره‌ها بوده است، و از یک صد سال به این طرف افغانها، آنها را از این ناحیه بازور بیرون نمودند. به نظر می‌رسد هزاره‌ها مناطق قره‌باغ تا غزنی را نیز در اختیار داشته‌اند، اما به طریق مشابه از این منطقه هم بیرون رانده شدند. در حقیقت تجاوز تدریجی قبایل افغان هنوز هم در حال پیشرفت است.»^۴

در بین نواحی جنوبی هزاره‌جات، قره‌باغ و مقور زمانی، بطور تمام و کمال در اختیار هزاره‌ها بود. از آنجا که این مناطق در سبزه‌راه قندهار - غزنی - کابل قرار داشتند، بسیاری از سیاحان غربی قرن نوزدهم تغییرات را یادداشت و مشاهدات خود را ثبت کرده‌اند. او بین آنها یادداشتهای الفین استون درباره این نواحی، تا حدی یادآوری باارزشی است. او [هنگام مسافرت خود] متوجه شد که:

«دشتهای اطراف مقور و قره‌باغ تا غرب غزنی، هزاره‌نشین بوده است. هزاره‌هایی که امروز جز قیافه‌هایشان، دیگر تمام وضعیت زندگی آنها تغییر کرده و دقیقاً شبیه قوم تاجیک شده‌اند.»^۵

۱. لیچ، Suppl. Acct. ۳۳۴.

۲. همان: ۳۳۴.

۳. همان ۳۳۷.

۴. مسون، ۲: ۲۲۴.

۵. الفین استون، ۲: ۲۱۲.

به علاوه الفین استون، مسون هم درباره ساکنین این ناحیه به ما این چنین می گوید:
 «در قره باغ، به مردمانی برمی خوریم که اصالتاً هزاره هستند، و به راحتی از
 همسایگان افغان خود، به واسطه قیافه تاتاری، قدهای کوتاه، لباس ها و مخصوصاً
 عرق چینهای هم اندازه و قالب سرشان، قابل تشخیص می باشند. آنها از قبیله بوبک
 هستند، و رئیس آنها، گلستان خان، در قره باغ ساکن است.»^۱

میچرتود (Major Todd)، انگلیسی دیگری است که طی ربع اول قرن ۱۹ در
 بخش قره باغ مسافرت کرده است. او در یادداشت های خود خاطر نشان کرده است
 که «چهارده (یکی از هزاران قلعه های حاصل خیز اولسوالی قره باغ) عمدتاً هزاره نشین
 می باشد.»^۲

به رحال تجاوزات افغانها در این دو ناحیه بعد از اواسط قرن ۱۹ بسیار سریع صورت
 گرفت. چندین دهه بعد از دیدار الفین استون، انگلیسی دیگری بنام برودفوت
 (Broadfoot) تغییرات مهمی را در ترکیب نژادی جمعیت قره باغ متوجه شد. او
 این چنین یاد آور می شود:

«در قره باغ، افغانها و هزاره ها مخلوط هستند، و در ناور و سیرآب قبیله
 محمدخواجه زندگی می کنند، و در جلگه و جرمتو قبایل جاغوری هستند. رئیس همه
 هزاره های این بخش گلستان خان قره باغ می باشد، او که درخور همه ستایشهاست. نقش
 افغانها صرفاً جنبه اسمی و اعتباری دارد.»^۳

اگرچه تجاوزات افغانها در مرزهای جنوبی هزاره جات تا جنگ سالهای
 ۱۸۹۱-۱۸۹۳ ادامه داشت، ولی در طی همین دوره هنوز مرزها «تا نواحی قندهار،
 زمین داور، دراوت، وتیری، و در جنوب شرقی تا غزنی، ملحوظ می شد.»^۴

مایکل گرگور (Mac Gregor) توصیف جامع و کاملی را از مرزهای هزاره جات
 نموده است:

از خط محاسبه هزاره ها روی گذرگاه اونی (در غرب کابل)، این قبیله احتمالاً امتداد
 یافته اند تا استیغ کوههای پغمان، از آنجا رو به پایین در امتداد درّه غوربند تا وراه فرینجال
 (Farinjal) پیش رفته اند. از آنجا رو به بالا تا رشته های اصلی کوه هندوکش، تا گذرگاه
 گوزگار (Gwazgar) که مرز آنهاست، ادامه پیدا کرده اند. وقتی که تعداد کمی از آنها
 اندازه شش مایل به طرف برآمدگی جنوب آمدند، و در گذرگاه گوالیان (Gwalian)،

۱. مسون، ۲: ۲۲۴.

۲. تود، ۳۵۴.

۳. برودفوت، ۳۴۶.

۴. India, Gz, Imp. ۱۳: ۸۵-۸۴.

تعداد بیشترشان در حدود چهارده مایل به سمت جنوب پیشروی نمودند. از آنجا به طرف رشته اصلی سی مایل به طرف شمال آن، یعنی تا پنج مایلی شهرک خینجان، بالا رفتند. از آنجا که مرزهای مردم هزاره و غیرهزاره در این ناحیه مشکوک است و من هم نقشه‌ای ندارم که مرا راهنمایی نماید، بجز براساس تقریب و تخمین، باید بگویم که حدود آنها ممکن است به وسیله خط رودخانه خینجان تعیین نمود که با شاخه اصلی رود قندوز در یک مایلی جنوب غوری یک جا می شود، و سپس همین رودخانه به رودخانه سیغان ملحق می گردد. از همانجا خطی به سمت قلعه یهودی کشیده که به نظر می رسد هزاره‌ها با عبور از کوهستانها تقریباً در حدود ۶۰ مایل به طرف سرپل گسترش می یابند، از آنجا به طرف ارتفاعات کوه بابا پیش می روند، و مناطقی را در سرچشمه‌های رود هریرود در اختیار می گیرند. دوباره مرزها خیلی مشکوک و مردود به نظر می رسند و من مجدداً نهایت تلاشم را می کنم تا اطلاعات لازم را به دست آورم، متقاعد شوم که فکر کنم از ستیغ سیاه کوه، که برآمدگیهای آن در سمت غربی آبریز «خودرود» را بوجود می آورد، خط امتداد یافته مرز این ناحیه را شکل می دهد؛ از آنجا به موازات عرض جغرافیایی سخیر (Sakhir) ادامه می یابد، سپس خط کشیده از تازی (Tazi) تا شمالی ترین، دراوت، و خان خیل غلزایی پیش می رود. از ارتفاعات رشته کوهها گل کوه تا نواحی قره باغ، که احتمالاً مرز به حساب بیاید، توسعه مرزها جهت شمالی، و با الحاق به رشته کوههای پغمان و گذرگاه اونسی، از جایی که اول شروع شده بود، حدود جغرافیایی هزاره جات و مرزهای آن تعیین گردد. بنابراین حدود این خط، با حداکثر عرض در حدود ۱۳۰ مایل و با حداکثر طولی در حدود ۲۵۰ مایل، شکلی شبیه ران گوسفندی را به وجود می آورد.^۱

به علاوه توضیحات کاشفین غربی، که در بالا ذکر شد، مؤرخ مسلمان (محمد حیات خان)، مرزهای جنوبی هزاره جات را این گونه ترسیم کرده است:

«مشخص است که پیش از هجوم افغانهای غلزایی، بخشی از دشتهای جنوبی توسط هزاره‌ها و همچنین تاجیکها اداره می شد، به تدریج هزاره‌ها از آن نواحی بسوی مناطق کوهستانی که فعلاً در اختیار دارند، رانده شدند.»^۲

بیشتر جهانگردان، بجز تورن تون (Thornton)، مرز غربی هزاره جات را در مناطق نزدیک ایماق تعیین کرده اند،^۳ ولی او این محدوده را تارود خشک یا خشکه و سبزوار می داند. در مرز شرقی، گذرگاه اونسی طبق سنت و عرف افغانستان، خط فرض است که

۱- مایکل گیرگو، ۲: ۳۲۰-۳۱۹.

۲- حیات خان: ۳۰۳.

۳- تورن تون، ۱: ۲۵۷.

افغانستان را از هزاره‌جات جدا می‌کند.^۱ تا آخرین روزهای دهه ۱۸۲۰ دره میدان در دامنه‌های گذرگاه اونی، در مالکیت هزاره‌هایی بوده که با نژاد تاجیک در آمیخته بودند چند دهه بعد، هزاره‌ها مجبور شدند تا آن ناحیه را ترک کنند و تا دهه ۱۸۷۰ این دره کاملاً توسط افغانها اشغال شدند.^۲

در بین محققین قرن بیستم، پرفسور فردیناند تحقیقی درباره گذشته هزاره‌جات انجام داده است. اطلاعات او براساس سنتی است که افغان‌های مقیم مناطق قبلاً هزاره‌نشین آن‌ها را ثبت کرده‌اند. بر طبق یافته او [فردیناند]

«در اطراف غزنی قبلاً هزاره‌ها زندگی می‌کردند، و بخشی از دشتی که امروز جاده کابل - قندهار را دربر گرفته است، متعلق به هزاره‌ها بود، یعنی قره‌باغ، مقور، و مشخصاً خود کلات، و حتی دشتهای جنوب کلات که دهقانان افغان به ما گفتند کاریزها (قنات‌ها) پی که شما می‌بینید، سالها قبل توسط هزاره‌ها درست شده است.»^۳

پرفسور فردیناند درباره مراحل اشغال سرزمین هزاره‌ها توسط افغانها توضیح بیشتری می‌دهد:

«به نظر می‌رسد از زمان به قدرت رسیدن احمدشاه بابای دورانی یا ابدالی (۱۷۴۷-۷۳)، یا طبق نظریه راورتی، کمی زودتر از آن بود که هزاره‌ها به سمت کوههای شمال غربی رانده شدند. قبلاً مرزهای هزاره خیلی به قندهار نزدیک شده بود، اما طی سالهای ۶۰ تا ۷۰ آن خیلی نامشخص گردید تا اینکه رقم قابل توجهی از قبایل افغانها در آنجا مقیم شدند، تعدادی از آنها یا همه‌شان [سرانجام] آنجا را از هزاره‌ها گرفتند، این مورد است که در رابطه با داهله (حوضه رودارغنداب در جنوب جاغوری)، تیری (شمال قندهار)، و غیره، و حتی در شمالی‌ترین نقطه ارزگان، در دایه و فولاد، و درگیزاو (گیزاب) تا شمال غربی هلمند صادق است.»^۴

تقسیمات اداری

وقتی ما، هزاره‌جات فعلی را با مرزهای توصیف شده توسط نویسندگان قرن ۱۹، مقایسه می‌کنیم، تغییرات بسیار فاحشی را در اندازه قلمرو آن مشاهده می‌کنیم.^۵ بعد از آنکه هزاره‌جات در سال ۱۸۹۳ کاملاً اشغال شدند، این سرزمین بین ولایات هم‌مرز خود

۱- مروکرفت: ۳۸۴.

۲- مایکل گیرکور، ۲: ۳۸۲.

۳- فردیناند، یادداشتهای مقدماتی، ۱۱: ۳۷.

۴- همان ۱۲ تا ۱۳.

۵- دولینگ: ۱۱.

چون کابل، قندهار و بامیان تقسیم شد. هدف این تقسیمات کاملاً مشخص بود، درهم‌کوبیدن احساس استقلال‌خواهی و مقاومت احتمالی در وجود هزاره‌ها. این موضوع مخصوصاً در مورد هزاره‌هایی که قیام سالهای ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۳ را سامان داده بودند کاملاً مشهود بود. این اقدام همچنین وسیلهٔ بهتری بود، در دست مقامات رسمی افغان برای مراقبت بیشتر و جمع‌آوری مالیات از اقصی نقاط هزاره‌جات. در حال حاضر هزاره‌جات به پنج ولایت زیر تقسیم می‌شود: غزنی، بامیان، غور، وردک و ارزگان (نقشه شماره ۲)^۱. هزاره‌های اولسوالی جاغوری، مالستان، مقور، قره‌باغ، ناور و جغتو تحت حاکمیت و ادارهٔ ولایت غزنی درآمدند؛ بهسود، دایمیرداد، جلریز، و سیدآباد تحت ادارهٔ ولایت وردک؛ یکه‌ولنگ، ورس، پنجات و شیر تحت ادارهٔ ولایت بامیان. اکثر مناطق مرکزی و جنوبی هزاره‌جات، یعنی دایکندی، اجرستان تحت ادارهٔ ولایت ارزگان باقی ماندند.

اولسوالی لعل و سرجنگی، که قبلاً بخش از دایزنگی بود، در سال ۱۹۲۰ تحت حاکمیت ولایت غور درآورده شد.^۲ مرکز دایزنگی، پنجاب؛ مرکز ارزگان، شهر ارزگان؛ مرکز جاغوری، سنگ‌ماشه؛ مرکز شهرستان، آلقان؛ و مرکز یکه‌ولنگ، نیک می‌باشد.

در بین پنج ولایت مرکزی، بامیان، غزنی، غور، و ارزگان عمدتاً هزاره هستند. گزارش شده است که جمعیت هزاره ۸۰ درصد کل جمعیت این ولایات را تشکیل می‌دهند، در حالیکه ولایت وردک دست‌کم ۴۵ درصد جمعیت آن هزاره می‌باشد.^۳

جغرافیا

افغانستان اغلب به‌عنوان سرزمین سنگها و صخره‌ها مصطلح شده است. این تأکیدی است بر استیلای چشم‌انداز طبیعت بی‌روح این سرزمین. این بیشتر وقتی آشکار است که به نقشهٔ کوهستانهای نواحی مرکزی که شامل اکثر مناطق هزاره‌جات می‌شود، توجه نماییم.

نویسندگان (Gazattee of Afghanistan) مناطق هزاره‌جات را مطالعهٔ زیادی نموده‌اند و اطلاعات باارزشی برای ما تهیه کرده‌اند. از آنجاکه این مطالعات در دسترس بوده است، در این فصل استفادهٔ شایانی از آنها صورت گرفته است.

۱- سالنامه کابل نامیز: ۱۷۵، ۱۹۰، ۲۶۵، ۲۶۸.

۲- قاموس، ۲۰۲:۲.

۳- جنگ: ۶.

رشته کوه بابا

چشم انداز هزاره جات بخاطر رشته کوههای بابا و انشعابات آن که بیشتر به سوی جنوب غربی کشیده شده اند، از برجستگی خاصی برخوردار است. ویژگی مهم بخش جنوبی این کوه ارتفاع آن می باشد که از ۹۹۰۰ تا ۱۶۵۰۰ پا می باشد. امتداد رشته کوه بابا از شرق به غرب چیزی در حدود هشتاد مایل می باشد و غربی ترین نقطه رشته کوههای هندوکش را شکل می دهد. رود هلمند که از دامنه های شمالی [جنوبی م] آن سرچشمه می گیرد این رشته کوه را از رشته ارتفاعات پغمان از شرق آن جدا می کند. رشته های جنوبی کوه بابا و ارتفاعات غربی آن، و سمت غربی رشته کوههای کابل، مناطق کوهستانی هزاره جات مرکزی را تشکیل می دهند که امتداد این رشته کوهها از شمال شرقی به سمت جنوب غربی می باشد. مرتفع ترین نقطه این رشته کوه در شرق آن است که ارتفاعی در حدود ۱۳۲۰۰ پا را به خود اختصاص داده است. از جهت جنوب و غرب، این رشته کوهها با صحرای قندهار و غور هم مرز می شوند. کوه بابا که عریان از پوشش گیاهی مناسب است، چشم انداز کوهستانی بی رمقی را در هزاره جات بوجود آورده است. این رشته کوهها کم و بیش دارای یونیفورم «بلندی» است که بلندترین نقطه آن در قله شاه فولادی ۱۷۰۰۰ پا ارتفاع دارد. قله شاه فولادی در ۲۰ مایلی گذرگاه اخضرات واقع است.

دره های پیاپی در دو سمت شمالی و جنوبی، کوه بابا را محاصره کرده اند. ولی دره های سمت شمال از دره های سمت جنوب از این جهت که آنها خیلی زود به کوهپایه ها رسیده و سرانجام به دشتهای حاصلخیز متصل می شوند، متفاوت اند. دره های شمالی کوه بابا کوتاه تر و دارای خاک حاصلخیزی است، ولی آب نسبتاً کمتری دارد. برعکس دره های سمت جنوب این رشته کوه طولانی تر، عریض تر و دارای رودخانه ها و چشمه سارهای زیادی است که منابع خوبی برای آبیاری محسوب می شود. سمت جنوبی کوه بابا، قله های مرتفع جدا شده توسط دره های سرسبز و عریض شهرستان و دایزنگی، که پرجمعیت ترین مناطق هزاره جات است؛ نام برد. این دره ها با رود و رودخانه هایی که در بستر تنگ وسط دره ها در جریان است، آبیاری می شوند. معمولاً این رودخانه ها با سنگریزه ها و صخره هایی که در فصل زمستان [از کوهها] پایین می آیند، مسدود می شوند و در فصل بهار هنگامی که برفها آب می شود، با سرعت خیلی زیاد در امتداد بستر خود به حرکت در می آیند.

اگرچه قسمت اعظم هزاره جات را رشته کوههای بابا پوشش داده است؛ ولی چندین رشته کوه دیگر هم هستند که به چهره کوهستانی این مرز و بوم کمک می کنند. در بین این رشته کوهها، سنگ شده و کوه دامان در قسمت جنوبی دایزنگی مهمترین آنهاست، که

بخش شرقی نواحی دیوال قل را پوشش داده است. در جنوب غربی یک رشته کوه خیلی بزرگ، بنام پس کوه، دره اجرستان، پولادا، و مالستان را جدا می کند. در جنوب نواحی مقور از قره باغ توسط رشته کوه کوچکی بنام پتاب جدا می شود، این کوه در شرق سنگ ماشه واقع است. در شمال هزاره جات کوه هزار، دره یکه ولنگ را در شمال از دره گرماب در جنوب جدا می کند. در غرب دایزنگی، کوه حاجیگگ و کوه درزه درختان سبب برجستگی این ناحیه شده اند. در غرب، نواحی لعل و سرچنگل را انشعابات از بندامیر دعاخوان پوشش داده است. نواحی اطراف مرکز یکه ولنگ را کوههای زیبای بندامیر پوشانده است. بنابراین قسمتهای عمده هزاره جات مرکزی، در ارتفاع متوسط تقریباً ۹۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ هزار پا واقع است، و مردم این مرز و بوم هیچ راه گریزی ندارند، جز ماندن و توقف کردن در دره ها و گردنه های صخره ای و بایر این سرزمین.^۱

ارتباطات و گردنه ها

به خاطر صعب العبور بودن راههای هزاره جات، ارتباطات بین یک منطقه با منطقه دیگر خیلی با مشکل روبه رو است. مردم مجبورند کور راههای زیادی را طی کنند تا به روستایی که چند مایلی بیشتر فاصله ندارد، برسند. عامل کوهستانی بودن این سرزمین باعث شده است که هزاره ها نه تنها از همسایگان غیر هزاره خود دور بمانند که حتی بین خود نتوانند ارتباط برقرار نمایند.

در بین این رشته کوهها، کور راهها و گذرگاههای صعب العبوری وجود دارد که روستاهای هزاره نشین را بهم وصل می کنند. از این گذرگاهها فقط در فصل تابستان استفاده می شود، همین که برف سنگین زمستانی یا سیلابهای بهاری، وقتی که این برفها آب می شوند، بیایند، این راهها هم مسدود می شوند. در بین گذرگاههای اصلی که قسمت شرقی هزاره جات را با کابل وصل می کنند، شیر، آشورو، و اونی می باشند. چندین گذرگاه دیگر وجود دارد که هزاره های شمالی از آنها با ارتفاع تقریبی شان از سطح دریا تهیه کرده است.^۲

نام گذرگاهها (دایزنگی به کابل)	ارتفاع (در مقیاس پا)
خارپست	۱۰/۳۹۵
آبگردن	۱۰/۵۶۰
مارخانه	۸/۷۱۲
ناور	۸/۹۱۰

۱- گاز افغانستان، ۲۸۹:۴.

۲- کوهزاده، ۱۴:۲.

۹/۵۷۰	خار توتل
۹/۹۱۰	خار قول (کوتل یاقوب)
۹/۲۴۰	شینیه
۹/۵۷۰	سیاه نور
۹/۹۶۶	دیوار قول
۱۰/۶۲۶	آب بند
۹/۹۹۹	پنجابی
۱۰/۲۳۰	جو قول (سبزک)
۱۰/۶۲۶	اونی
۸/۳۴۹	آشرو
۷/۴۲۵	تخت

در شمال، گذرگاه حاجیگگ مناطق مرکزی جنوب (دایزنگی و بهسود) را به نواحی ولایت بامیان و سرانجام به این شهر وصل می‌کند. در شمال کوه بابا، گذرگاه نیل [خم نیل م] بامیان را به یکه ولنگ در مجاورت ناحیه قلعه ظفر نایب متصل می‌نماید. گذرگاه دیگری که هزاره‌های مقیم در دو طرف شمال و جنوب کوه بابا را بهم وصل می‌کند گذرگاه شاتو است، این گذرگاه حلقه اتصال یکه ولنگ و دژه پنجاب دایزنگی محسوب می‌شود. گذرگاه غوگردان پنجاو را به نواحی بهسود در شرق مرتبط می‌سازد. وادی ناور از طرف شمال با نواحی بهسود از طریق گذرگاه ناور، و از طرف جنوب با نواحی غزنی از طریق گذرگاه شاه‌غانه، و با جاغوری از طریق گذرگاه بریحار (Barihar)، به یکدیگر متصل می‌شود. وادی سنگ ماشه و مالستان از طریق گذرگاههای نسبتاً سهل العبور قابل اتصال هستند. شهرستان، گیزاو (گیزاب)، و دایکندی، از طریق چندین گذرگاه با پنجاو در شمال و غور و تیری در جنوب بهم می‌رسند. دایکندی و شهرستان از طریق قارناق [قوناق م] بهم می‌رسند، قسمت جنوبی غربی بهسود با اجرستان لَخ شوگ متصل می‌شود. کمی به سمت جنوب، وادی جاغوری با قره باغ گذرگاه ندای ربط می‌دهد. به علاوه گذرگاههای حاجیگگ و نیل و شاتو، چندین گذرگاه دیگری وجود دارد که هزاره‌های مقیم در دو طرف کوه بابا را به یکدیگر مرتبط می‌سازند. این گذرگاهها عبارتند از: زردسنگ، دولقه، سیاه ریگ در نزدیکی شاه فولادی، و داکان. دو گذرگاه هزاره جات، یعنی اونی در شرق (تقریباً ۲۳ مایلی کابل) و یامه گگ در غرب (۸۱ مایلی پنجاب) مرزهای شرقی و غربی هزاره جات را تشکیل می‌دهند.^۱

بخاطر کوهستانی بودن منطقه و گذرگاههای صعب العبور، و نیز بخاطر غفلت حکام

وقت، جاده‌ای در هزاره‌جات وجود ندارد. تنها جاده ماشین‌رو، جاده‌ای است از کابل به پنجاب و به دولت یار. حتی همین جاده هم فقط در مدت کوتاه ماههای تابستان قابل استفاده می‌باشد و در فصل زمستان مسدود می‌گردد. بخاطر جریان سیل و در فصل بهار این جاده هر سال شسته می‌شود و مرتب نیاز به بازسازی سالانه دارد. این جاده از میدان، در غرب کابل، شروع می‌شود، و با عبور از کوتل اونی [گذرگاه اونی م] رو به سمت غرب وارد نواحی بهسود می‌گردد. بعد از پشت سر گذاشتن محدوده بهسود، به گذرگاه صعب‌العبور دیگری، گذرگاه اوگردان، وارد می‌شود، سپس وارد محدوده دایزننگی شده و به پنجاب می‌رسد. در آخرین نقشه‌ای که توسط دوپری تهیه شده است،^۱ چندین جاده انشعابی، یا کوره راه از پنجاب منشعب شده، به جهات مختلف وصل می‌شوند (نقشه شماره ۳). یکی از این‌ها به سمت شمال به نیک، مرکز یکه‌ولنگ، می‌رود و از گذرگاه شاتو عبور می‌کند. انشعاب دیگری بسوی جنوب به شهرستان می‌رود. جاده‌ای که از پنجاب به دولت یار می‌رود، دقیقاً پیش از آنکه به گذرگاه کرمان وارد شود، با جاده دیگری که از دایکندی، در جنوب، می‌آید؛ در تره‌بولاق یک جا می‌شود و با عبور از گردنه‌های منطقه کرمان، وارد ناحیه لعل و سرجنگل می‌شود، و پیش از رسیدن به دولت یار از گذرگاه دیگری، گردنه گرماو، می‌گذرد.

جاده دیگری که ذکر آن خالی از لطف نیست، جاده‌ای است که از چاریکار در شرق هزاره‌جات شروع شده، با عبور از شهر بامیان به نیک [مرکز یکه‌ولنگ م] می‌رسد. این جاده بعد از قطع گذرگاه شیر، وارد شهرک «بولوله» می‌شود و با کمی پیشروی به شهر بامیان می‌رسد. از بامیان به سوی غرب امتداد یافته، به یکه‌ولنگ می‌رسد. در هزاره‌جات مرکزی، دیگر جاده‌ای وجود ندارد، و مردم در مجموع از طریق کوره‌راهها و به وسیله گاری و کامیون از میان دره‌های تنگ و گردنه‌های صعب‌العبور ارتباط برقرار می‌کنند. اما در جنوب هزاره‌جات جاده‌هایی وجود دارد که می‌توان با جیب در این جاده آمد و رفت نمود. یکی از این جاده‌ها قندهار را به دهله و ترین در شمال شرقی آن متصل می‌کند. در ترین این جاده تقسیم می‌شود، یکی از شاخه‌های آن طرف شمال به گیزاب می‌رود، و شاخه دیگر به سوی شرق به ارزگان منتهی می‌گردد. شاخه دومی با عبور از ارزگان به طرف شمال شرقی امتداد یافته، سرانجام به سنگ ماشه ختم می‌شود. از سنگ ماشه نیز دو جاده بسوی شمال و جنوب و جنوب غربی جدا می‌شود. جاده‌ای که به سمت شمال می‌رود، به اجرستان ختم می‌شود، در حالی که جاده‌های جنوبی و شرقی به ترتیب به غزنی و مقور می‌رسد. از غزنی جاده‌های فرعی غیر آسفالتی به سوی شمال و شمال غربی، سرزمین هزاره‌ها، کشیده شده است. یکی از اینها به سوی ناور در شمال

کشیده شده، که با کمی امتداد و با عبور از دشت ناور به بهسود می‌رسد. هزاره‌جات با دیگر نقاط افغانستان، از طریق خطوط تلفن و تلگراف ارتباط برقرار می‌کند، ولی این خطوط فقط در اختیار دولتی‌ها است و منحصرأً بمنظور کارهای اداری بکار گرفته می‌شود، پنجاب، بامیان، و سنگ ماشه دارای تلفنخانه هستند.

صحراها

اگرچه هزاره‌جات دربرگیرنده سلسله کوه‌ها بادزّه‌های طولانی و باریک می‌باشد، همچنین دارای صحراهای قابل توجهی نیز است. در بین آنها مهمترین صحرا دشت ناور است. این صحرا قسمت اعظم نواحی بین بهسود و محمدخواجه، یعنی قسمت شرقی بالای رودخانه هلمند، را دربر گرفته است. در طرف جنوب غربی این صحرا، دو صحرای کوچکتر وجود دارد. آنها دشت کیشنک و دشت مزار هستند. در نواحی قره‌باغ در جنوب غربی ناحیه زردآلو صحرای کوچک دیگر، بنام دشت جومشک، را می‌توان یافت. در جنوبی غربی، در شمال چهل‌خانه در منطقه دهله دشت کارو، دشت لنگر و دشت یگان‌داچاه (Igandachaho) را می‌توان نام برد. در سمت شمالی کوه بابا، صحرای کوچکی است به نام دشت سرکار که در جنوب قلعه سرکاری در ناحیه بامیان واقع شده است.

رودها

هزاره‌جات اگرچه ناحیه کوهستانی، صخره‌ای و خشکی است، ولی همین سرزمین اکثر دشتهای هموار افغانستان را با آبهای فراوان خود تغذیه می‌کند. هزاره‌جات آبریزه اصلی رودهای هلمند، هریرود، ارغنداب، کابل، فراه‌رود، و بلخاب را تشکیل می‌دهد. هزاره‌جات به‌عنوان قلب افغانستان توصیف شده است که در تمامی پیکره این سرزمین خون (آب) می‌رساند.^۱

در شمال رودخانه مرغاب و بندامیر که بعداً بلخاب نامیده می‌شود، از نواحی کوه بابا سرچشمه می‌گیرد. رودخانه تیری که از مالستان سرچشمه می‌گیرد، به سوی جنوب غربی جریان یافته، دقیقاً در جنوب غربی تیری به رود هلمند ملحق می‌شود. در شرق، رودخانه های کابل ولوگر از قسمت شرقی نواحی کوه بابا سرچشمه می‌گیرد، و در جنوب شرقی هزاره‌جات جریان می‌یابد.

رودخانه هلمند

هلمند طولانی‌ترین رودخانه‌ای است (۸۰۰ مایل) که از جنوب شرقی کوه بابا و از نزدیکی منبع اصلی رودخانه کابل در سرچشمه که در ارتفاع ۱۰۰۰۰ پا واقع است،

جریان می‌یابد و در حدود ۲۰۰ مایل از بستر خود را به سوی جنوب غربی از میان دره‌های تنگ هزاره‌جات خروشان پشت سر می‌گذارد. نیمه اول بستر هلمند از میان سرزمینهای مرتفع و بایری گذشته است که ضرورتاً نه درختی، نه جاده‌ای و نه سکنه‌ای در آن نواحی وجود دارد. هیچ شهرک مهمی در امتداد ساحل رود اصلی هلمند و در کنار شعبات آن به وجود نیامده است. هلمند در محدوده هزاره‌جات در مسیرهای پریچ و خم و باریک جریان دارد، ولی همین که در وادی وسیع جنوب در بالای شهر گریشک می‌رسد، بستر آن تغییر می‌کند. در داخل هزاره‌جات این رودخانه از شرق دایزنگی جریان یافته، و سپس به جنوب غرب منطقه بهسود می‌رسد. بعد از قطع منطقه بهسود از جناح شرقی شهرستان وارد این بخش از هزاره‌جات می‌شود و از آنجا به سوی گیزاب، جنوب غربی هزاره‌جات، جریان می‌یابد. مهمترین شاخه‌های فرعی هلمند تا گیزاب عبارتند از: تگا و سوخته‌قل، و آب بغل کندو که هر دو در جنوب دایکندی یک جا شده، از آنجا به بعد بنام «رودکو خراب» در شمال گیزاب به رودخانه هلمند می‌ریزد. شاخه فرعی که از شرق به هلمند ملحق می‌شود ارغنداب می‌باشد که دارای ۳۵۰ مایل طول است، این رودخانه که از نواحی جاغوری سرچشمه می‌گیرد، به طرف جنوب غربی جریان یافته، نزدیک پُل سلطان از سنگ ماشه می‌گذرد. ارغنداب سپس به سوی جنوب جریان یافته، وارد محدوده دای چوپان می‌شود و با عبور از نواحی کلات رو به سمت غرب پیش می‌رود تا اینکه وارد نواحی قندهار می‌شود و در غرب قندهار رودخانه ارغستان به آن ملحق می‌شود.

هریرود

این رودخانه از متهی‌الیه غربی کوه بابا یعنی نواحی لعل و سرچنگل سرچشمه می‌گیرد. یکی از شعبات فرعی آن، رود سرچنگل است که از سیاه‌چشمه در منطقه گرما و منبع می‌گیرد. [سیاه‌چشمه آخرین روستایی است که مربوط به سرچنگل می‌شود و بعد از این روستا و با عبور از گذرگاه بکک، منطقه یکه‌ولنگ شروع می‌شود. در متهی‌الیه سرچنگل به یکه‌ولنگ منطقه‌ای به اسم «گرماو» وجود ندارد. م] رود دیگری که به جریان هریرود نیرو می‌دهد، رود تگا و لعل است که از سنگ‌قلعه معروف به تگا و سرخ بوم [واقع در منطقه کرمان م] منشأ می‌گیرد. این دو رود رو به سمت غرب در شمال و جنوب دره سرچنگل جریان می‌یابند و در نقطه‌ای در مشرق چغچران بنام [شبینه] چراغ‌دان به یکدیگر ملحق می‌شوند. چراغ‌دان در همسایگی دریاچه مزار در ۲۰ مایلی دولت یار قرار دارد. بعد از آن نقطه‌ای که این دو رودخانه بهم می‌رسد، اسم هریرود را به خود اختصاص می‌دهد.

رود بندامیر

این رودخانه از چشمه معروف کپز کُ در شمال بند ذالفقار در رشته کوه بندامیر، شروع

می‌شود. این رودخانه بعد از الحاق به درّه سرخک، به سمت شمال جریان می‌یابد، و در ادامه مسیر، رود سیاه درّه به آن می‌ریزد. در پای کوه حصار در یکه ولنگ به سمت شمال غربی تغییر مسیر می‌دهد تا اینکه به «دهن خاسان» (Dahane khasasn) رسیده، در نهایت مسیر شمال را تعقیب می‌کند. بعد از عبور از دهن «شرشری»، در غرب ده سورکه، به سمت شمال و به سوی دیار بلخ طی طریق می‌کند. این رود را در طی مسیرش در هزاره‌جات، رودهای فرعی زیادی تقویت می‌کنند، مهمترین آنها رود تگاوسرقل است که از نزدیک گذرگاه «تارقی» در نواحی فیروزبهار منبع می‌گیرد. رود مهم دیگری که به بندامیر وصل می‌شود «آب علی» است که از درّه علی می‌آید. در غرب شهرک نیک، تگاوبغلک، تگاوقلندرین، و تگاوکنک به رودخانه بندامیر می‌ریزد.

رودخانه کابل

این رود از شمال شرقی هزاره‌جات از درّه سنگلاخ که در شرق گذرگاه «اونی» و نزدیک روستای جلریز واقع است، سرچشمه می‌گیرد. سپس به سوی شرق و جنوب شرقی جریان یافته، سرانجام به داخل درّه کابل می‌شود.

رود لوگر

این رودخانه تقریباً ۱۵۰ مایل بستر دارد و از کوه‌های شرقی هزاره‌جات جاری می‌شود. جریان آن به سمت شمال ادامه می‌یابد و خیلی زود وارد درّه پهناور و حاصلخیز لوگر می‌گردد.

آب و هوا

از آنجا که هزاره‌جات منطقه خیلی مرتفع کوهستانی است، سردی و زمستان طولانی، برجسته‌ترین خصیصه آن محسوب می‌شود. آب و هوای هزاره‌جات تقریباً «توندرای آلبی» است،^۱ و به عنوان خشک‌ترین و سردترین آب و هوا شناخته شده است. در حالیکه زمستانهای هزاره‌جات خیلی طولانی و دارای برف زیاد، و حتی طوفانهای برفی است، تابستانهای این سرزمین خیلی کوتاه و گرم است.^۲ زمستان از آخر سپتامبر شروع می‌شود، و اولین برف در اکتبر [اواخر میزان و اوایل عقرب] به زمین می‌نشیند، و از دسامبر قوس [برفهای سنگین به مدت چهارماه تمام این خطه را فرا می‌گیرد. در طی این مدت خیلی از مردم در ارتفاعات برف‌بند می‌شوند، خیلی از گذرگاههای کوهستانی مسدود شده و ارتباطات با دنیای خارج کاملاً قطع می‌گردد. در دایزنگی از اکتبر تا

۱. اطلس عمومی: ۱۸.

۲. قاموس، ۲: ۲۱۲.

آوریل [از میزان تا ثور] برف است. در آوریل بارانهای شدید بهاری بر آنها را کاملاً آب می‌کند، و همین امر باعث طغیان رودها و رودخانه‌ها شده، در نهایت سیل را به دنبال دارد. این سیل سنگها و شنهارا به دره‌ها می‌ریزد و سبب انسداد جاده‌ها شده، در نهایت بزرگترین بدبختی را برای ساکنین مرز و بوم فراهم می‌کند. خیلی از پُلها را آب فرامی‌گیرد و باعث می‌شود ارتباطات بطور کلی، چه در داخل هزاره‌جات و چه با دنیای خارج، قطع شود. این سنت سالانه‌ای [در هزاره‌جات] است. چنین سیلها نه تنها موجب خرابی بناهای فیزیکی می‌شود که حتی طبق گزارش منابع افغان [افغانستان]، سبب از بین رفتن جان حیوانات و انسانها می‌شود.^۱

ایستگاههای هواشناسی که در محل وجود دارد، اطلاعات کمی در مورد میزان بارندگی دارد. این ایستگاهها در بامیان، لعل، مقور، ناور و پنجاب هستند و نشان‌دهنده میزان بارندگی سالیانه می‌باشند که به ترتیب ۱/۹۲، ۷/۰۸، ۵/۵، ۵/۴، ۹/۰ اینچ در سال را نشان می‌دهند.^۲ در طی ماههای تابستان، اکثر نقاط هزاره‌جات، هوا خشک و آسمان آبی روشنی دارد. در فصل تابستان یا اصلاً باران نمی‌بارد و اگر هم بیارد بسیار کم می‌بارد و روزهای این فصل هزاره‌جات، گرمای مطبوع و مناسب دارند ولی شبهای آن دارای سرمای خیلی شدید می‌باشد.

گرمترین وقت این فصل طی ماههای «ژوئیه» و «اوت» [از ۱۰ جوزا تا ۹ سنبله] است، ولی هیچ وقت درجه حرارت به حد غیرقابل تحمل نمی‌رسد. همانسان که وضع جغرافیایی این سرزمین متفاوت است، آب و هوای آن هم از ناحیه‌ای به ناحیه‌ای فرق می‌کند. به منظور توضیح وضع آب و هوایی این سرزمین، لازم است هزاره‌جات را دسته‌بندی دیگری نماییم. مثلاً دسته‌بندی براساس ارتفاع نقاط متفاوت هزاره‌جات. خوشبختانه هارلان این کار را برای ما انجام داده و براساس آب و هوای حاکم، مناطق را دسته‌بندی کرده است:

«مرتفع‌ترین و در نتیجه سردترین و سخت‌ترین ناحیه قابل سکونی شامل ولسوالیهای زیر می‌شود، یعنی هزاره‌جات: دایزنگی، دایکنندی، بخشی از بهسود، پنجاب بالا، و هندوکش در مجموع. نشانه‌هایی تاکنون در رابطه با دایزنگی در دست است، آن را جزء گروه اول آب و هوایی به حساب می‌آورد. نوع دوم آب و هوایی، شامل ناحیه‌ای می‌شود که مجاور فلات است. این نوع آب و هوایی شامل بخشهایی از بهسود، بامیان، فولادی، بکه‌ولنگ، جاغوری، گیزاو، بلخاب، ایماق و کیچاک می‌گردد. نوع

۱- همان: ۲۱۳.

۲- استات، قطع جیبی: ۳۵.

سوم آب و هوایی، آب و هوای معتدل است که البته شامل سردی بیست روزه کابل نمی شود. مناطق زولی، اُجرستان، ناور و شهرستان، مربوط به این نوع آب و هوا می شود. نوع چهارم آب و هوای هزاره جات، دربرگیرنده مناطق پست و همواری چون مناطقی از ولایت بلخ، درّه صوف، ایبک، غزنیگک، کهمرد و ارزگان در سطح مشابهی است.^۱

پوشش گیاهی

مثل خیلی از بخشهای افغانستان، هزاره جات نیز فاقد سبزه بوده، و با گیاهان خیلی کمی پوشیده شده است. جنگلی در این ناحیه وجود ندارد و کوهپایه ها و شیبها خالی از گیاه است. ولی در درّه ها درختان پراکنده ای از نوع بید، تبریزی، و کمی هم از درختان میوه، مخصوصاً در نواحی جنوبی هزاره جات به چشم می خورد. توصیف واقعی را از چشم انداز این سرزمین گیاه شناسان روسی، لینچرسکی (Linchersky) و پروزورسکی (Prozorosky) نموده اند:

«چشم انداز گیاهی بخش اعظم این سرزمین [هزاره جات] اندوهگین و غمبار است، تنها نشاط و شادی در فصل بهار است، آن هم وقتی چمنزارها بالا آمده، سبز می شود، و لاله، سوسن، آلاله و بعضی گلهای بهاری دیگر شکوفه می زنند. ولی این سرزندگی گیاهان و شادابی مناظر با یک چشم بهم زدن و به مدت کمی، که رطوبت بهاری جای خود را به خشکی سوزناک تابستانی می دهد، ناپدید می شود. بعضی موقع ۲ تا ۳ روز بیشتر لازم نیست تا سبزی زمردین تپه ها به زردی متمایل به قهوه ای تبدیل شود، و دورنمای این سرزمین یکبار دیگر سرد و بی روح گردد.»^۲

هارلان تصویر مشابهی را از چشم انداز هزاره جات ارائه داده است:

«در ارتفاعات کوه بابا گیاهان [رویش گیاهی]، بقدری ضعیف است که بعضی از گیاهان ممکنست گلهای خود را تا سطح یک اینچ در روی زمین به نمایش بگذارد، و نمایش خیلی زیباییها را به وجود می آورد. تمام سطح زمین از گیاهان خشک شده که به اندازه برجستگی بودقالی در رنگ و تنوع به نظر می رسد، پوشیده است. اما از گلهای دسته بندی و سبزیجات باغستان هیچ خبری نیست. هم چنین درختی به چشم نمی خورد، مگر در ارتفاعات و درکنار رودها.»^۳

۱- هارلان: ۱۱۴-۱۱۳.

۲- لینچرسکی و پروزورسکی، ۱۸۶: ۲.

۳- هارلان: ۱۱۰.

در طی قرن گذشته چندین گونه گیاه جدید را هزاره‌ها برای سرزمین خود معرفی نموده‌اند. براساس نظریه هارلان، صورت گیاهان خودرو و دسته‌بندی شده‌ای که اغلب در هزاره‌جات پیدا می‌شود، قرار ذیل است. نام هزارگی گیاهان در بین پراثر آمده است. گندم، جو، ذرت (جواری)، نخود، موشنگ، باقلا (باقولی)، عدس، شلغم، هویج (زردک)، خیار (بادرننگ)، سیب‌زمینی (کچالو)، گوجه (بادنجان رومی)، بادنجان، پیاز، سیر، خربزه، هندوانه (تربوز)، یونجه (ریشقه)، شبدر (شبتل)، گاو‌دانه، کلم روغنی (شرشم). همچنین در سطح محدودی تنباکو در هزاره‌جات پرورش داده می‌شود. گل برگ کلم برای پشم و لباس استفاده می‌شود. افسونگران و جادو نویسان از آن برای تعویذ نویسی استفاده می‌کنند.^۱

صورتی از گیاهان وحشی [خودرو] که در کوهها و دره‌های افغانستان به چشم می‌خورند، اسامی گیاه‌شناسی [اسامی علمی] آنها همراه با نام هزارگی شان، توسط «بلو» تهیه شده است و [هرجا نام فارسی با نام محلی هزارگی متفاوت بوده، هر دو نام آورده شده]:
سنجد (سینجیت)، گل نرگس، خرزهر، گاوزبان، ثلب (صلیب مصری)، اسپند، خینجک، اسپغل، اسپدار، قارچ (سماروق)، رواش، گز، و گل لاله.^۲

جانوران

مانند گیاهان، گوناگونی حیوانات نیز در قلمرو هزاره‌جات محدود می‌باشد. از جانوران وحشی، گرگها، روباه‌ها و خرگوشها معمولاً در کوهها و دره‌های پرجمعیت یافت می‌شوند. گوسفند و بز وحشی (مارخوره) نیز در نواحی دایزنگی پیدا می‌شود. دایزنگی در پرورش اسبهای خوش‌بین و قوی معروف است. شتر حیوانی خیلی کمیاب، مخصوصاً در نواحی مرتفع و کوهستانی هزاره‌جات است. هر جایی که شتر پیدا شود، بیشترین ارزش آن برای مردم هزاره از ناحیه موی آن می‌باشد نه از نظر چیز دیگری؛ زیرا از موی شتر برای ساختن پتوهایی معروف به برگ شتری استفاده می‌کنند. گله و رمه شاخدار خیلی کم در این نواحی دیده می‌شود. گوسفندانی با دنبه‌های بزرگ و بزها خیلی زیاد در این سرزمین دیده می‌شود. در حقیقت گوسفند نقش مهمی در زندگی و اقتصاد مردم هزاره بازی می‌کند. آهو نیز در کوهستانهایی که دارای چشمه‌سارهای فراوان است، یافت می‌شود. سگهای اهلی و تازیها نیز در جای‌جای سرزمین هزاره‌جات به چشم می‌خورد. انواع پرندگانی بازی در این نواحی وجود دارد. کبکها در اندازه‌های مختلف از فراوانی خاصی برخوردارند. بودند نیز در سرزمینهای پست و هموار یافت می‌شود. رودها و رودخانه‌ها، دارای انواع و اقسام ماهیهاست. دریاچه

۱- همان: ۱۱۱.

۲- بلو، ژرنال: ۴۷۷.

بندامیر از نظر ماهی شهرت ویژه‌ای دارد، مخصوصاً ماهیهایی که به رنگ زرد و به اندازه قابل توجهی هستند و در محل به چوش (Chush) معروف می‌باشند. قاطر و الاغ که برای حمل و نقل استفاده می‌شوند، در تمامی هزاره‌جات به چشم می‌خورند.^۱

معادن

هزاره‌جات از نظر معادن غنی مشهور است. حکام کشورهای همسایه و نیز استانداران (والیان) استانهای همجوار هزاره‌جات در گذشته همیشه کوشیده‌اند تا مردم هزاره را به خاطر کنترل معادن سرزمین‌شان تحت انقیاد خود در آورند. هارلان^۲ مراد بیگ قندوز را متذکر شده است که به منظور دستیابی به ثروت معادن منطقه دایزنگی به این سرزمین حمله‌ور شد. وود^۳، انگلیسی دیگری است که از وجود مس و گوگرد در هزاره‌جات خبر داده است. همچنین گفته شده است که هزاره‌جات دارای ذخایر یشم سبز، زیرجد، کوارتز، میکا، مرمر، سنگ سرمه، سرب، آلومینیم، روی، آهن، گرانیت و سنگ گچ می‌باشد.^۴ [تحقیقات زمین‌شناسان غربی در سالهای اخیر حاکی از این است که بامیان محل تقاطع خطوط طلا می‌باشد م.]. اخیراً گریفیث (Griffiths)^۵ خبر از کشف ذخیره بزرگ آهن با درصد خیلی بالایی [۶۰ تا ۶۵ درصد خالصیت م]، در نزدیک گذرگاه آچه گگ در نواحی بامیان داده است.

جمعیت

مثل دیگر نقاط افغانستان، هزاره‌جات دارای آمار جمعیت قابل اعتماد نمی‌باشد. اگرچه احصائیه‌ای در اواخر قرن نوزدهم [از جمعیت مردم هزاره م] توسط عبدالرحمان داده شد،^۶ ولی در مجموع این آمار براساس حدس و تخمین بنیان نهاده شده است. چنین احصائیه‌ای به «حدس ضایب»^۷ یا «تخمین نزدیک به واقع»^۸ نامیده می‌شود.

بخاطر دلایل سیاسی و مذهبی آشکاری، منابع افغان همیشه از بحث درباره جمعیت

۱- هی، ۳۴۹:۸۷.

۲- هارلان: ۱۳۴.

۳- وود: ۱۲۸.

۴- اطلس عمومی: ۴۲.

۵- گریفیث: ۸۹.

۶- فیاض: ۷۸۶.

۷- پاولادا، حکومت پشتونها، ۲:۱.

۸- دوبری، افغانستان: ۴۳.

مردم هزاره طرفه رفته‌اند. [در نیمه دوم دهه شصت یکی از رهبران تنظیمهای پیشاورنشین گفته بود که جمعیت هزاره‌ها چیزی در حدود چهارصد تا چهارهزار نفر تخمین شده است م]. حتی در گزارشات و منتشرات خود در دهه ۱۹۷۰ از نمودار جمعیتی که مربوط به اواسط قرن نوزدهم است، استفاده می‌کردند.^۱ در قرون نوزدهم که سیاحان اروپایی [افراد مختلف در دفعات مختلف] از بخشهای مختلف هزاره‌جات دیدار نمودند، آمار ضد و نقیض را ارائه داده‌اند. مایکل گرگور (MacI Gregor) آمار ارائه شده را خلاصه کرده است:^۲

الفین استون	۳۰۰/۰۰۰ نفر
برنز	۲۸۰/۰۰۰ نفر
لیج	۱۶۰/۰۰۰ نفر
وود	۱۵۶/۰۰۰ نفر
لام‌سدن (Lumsden)	۱۲۰/۰۰۰ نفر
بلو	۵۰/۰۰۰ نفر

علاوه بر این سیاحان اروپایی، یک محقق امریکایی، هارلان، که بیشتر مناطق هزاره‌جات را در دهه ۱۸۳۰ سفر کرده است، رقم ۳۶۷/۰۰۰ نفر را متذکر شده است.^۳ در بین نویسندگان معاصر، بیکون اولین کسی بود که شیوه نظریه پردازی را در مورد جمعیت هزاره‌ها بکار برد. او ارقامی را با شکستن رقم کلی ۵۱۶/۰۰۰ تهیه نمود.^۴

جاغوری	۱۱۷/۰۰۰ نفر
بهسود	۱۰۰/۰۰۰ نفر
ارزگان	۶۵/۰۰۰ نفر
دایزنگی	۶۰/۰۰۰ نفر
دایکندی	۵۲/۰۰۰ نفر
پولادی	۴۵/۰۰۰ نفر
جغتو	۴۲/۰۰۰ نفر
محمدخواجه	۱۶/۰۰۰ نفر
دایمیرداد	۱۰/۰۰۰ نفر
چهاردسته	۹/۲۵۰ نفر

۱- کاکر، صلح، ۱۰۴.

۲- مایکل گرگور: ۳۲۸.

۳- هارلان: ۱۱۳.

۴- بیکون، ابوک: ۷۲۶.

باید یادآور شد که بیکون از این رقم، صورت بزرگی از هزاره‌هایی که در لعل و سرچنگل، یکه‌ولنگ، بامیان، شیخعلی و هزاره‌هایی که در شهرها زندگی می‌کنند، خارج کرده است. البته این یک واقعیت است که اکثر اطلاعات خانم بیکون پیش از جنگ جهانی دوم است و آنها منحصراً به اطلاعات به دست آمده از طریق مخبرین هزارگی.

اطلاعات قابل اعتمادتری برای روشنائی موضوع مورد بحث از نیمه دوم قرن حاضر در دست است. [مثلاً] منابع مربوط به شوروی [سابق] جمعیت هزاره‌ها را چیزی در حدود یک میلیون تخمین زده‌اند.^۱ در حالی که چندین منبع غربی هنوز که هنوز است رقم تقریبی ۵۰۰/۰۰۰ را به عنوان بالاترین رقمی که تا کنون توسط نویسندگان مختلف ارائه شده عنوان می‌کنند.^۲ به عنوان مثال، پاولادا (Poullada)^۳ رقم یک میلیون و نیم تا دو میلیون را برای جمعیت هزاره‌ها پیشنهاد کرده است، در صورتی که کل جمعیت افغانستان چهارده تا شانزده میلیون در نظر گرفته شده است. تیجر (Thesiger)^۴ جمعیت مردم هزاره را بین پانصد هزار تا دو میلیون تخمین زده است. کاسپانی (Caspani) و کاگناکی (Cagnacci)^۵ جمعیت هزاره‌ها را یک میلیون حساب کرده‌اند. در مقایسه با این دو منبع، دیانوس (Dianous)^۶ در سال ۱۹۵۸ رقمی بالاتر از دو میلیون را برای ما پیشنهاد کرده است. او برای اینکه گفته‌اش را مستدل نماید اظهار داشت که منبع مورد استفاده او مقامی عالی رتبه افغان [افغانستان] است که دارای پست مهمی دولتی می‌باشد، و این مقام افغان [افغانستان] او را اطمینان داده که گفته‌اش روی محاسبه دقیق استوار است نه تخمین و برآورد غیرعلمی. مقامات رسمی افغان، هیچ وقت آمار دقیق ارائه نمی‌دهند فقط نشان می‌دهند که در حدود سه درصد (۳٪) از کل جمعیت افغانستان را مردم هزاره تشکیل می‌دهند.^۷

اگر درصد جمعیت هزاره‌ها را که توسط جُنْگ (Jung)^۸ داده شده بپذیریم و نیز قبول کنیم که آمار حکومت افغانستان تهیه شده در سال ۱۹۷۱-۷۲ درست باشد، در این صورت جمعیت هزاره‌ها به قرار زیر خواهد بود:

۱- دایرة المعارف بولاشبه، ۳۱:۲.

۲- اسکورمان، مغولها، ۳۲، دایرة المعارف بریتانیکا، ۱۹۹:۲.

۳- پاولادا، حکومت پشتونها، ۲:۱.

۴- تیجر، هزاره‌ها، ۳۱۳:۱۲۱.

۵- کاسپانی و کاگناکی، ۱۷.

۶- دیانوس، ۷۳:۱۹.

۷- گیرگوریان.

۸- جُنْگ، ۶.

استان	جمعیت	درصد هزاره‌ها	جمعیت هزاره‌ها
غور	۳۳۰/۰۰۰	٪۸۰	۲۶۴/۰۰۰
بامیان	۳۴۰/۰۰۰	٪۸۰	۲۷۲/۰۰۰
غزنی	۸۰۰/۰۰۰	٪۸۰	۶۴۰/۰۰۰
ارزگان	۵۴۰/۰۰۰	٪۸۰	۴۳۲/۰۰۰
وردک	۴۳۰/۰۰۰	٪۴۰	۱۷۲/۰۰۰
کل جمعیت هزاره‌ها			۱/۷۸۰/۰۰۰

بنابراین (طبق آمار فوق که در سال ۷۲-۱۹۷۱ منتشر شده است) جمعیت مردم هزاره تنها در پنج استان نزدیک به دو میلیون نفر می‌شود. بهر حال، اگر رقم قابل توجهی از این مردم را که در شهرهایی چون کابل، قندهار، هرات و مزار شریف، و در شهرک‌هایی چون اندراب، خجان، طالقان، نمک‌آب، نهرین، توقی (توغایی) چشمه، چال، اشکمیش، دراین، تشکان، شهر بزرگ، و روستاق،^۱ زندگی می‌کنند؛ در نظر آوریم، در این صورت رقم جمعیت این مردم سر به سه میلیون خواهد زد.

در تغییر و تحول اخیر در روی جمعیت [افغانستان] بخاطر تجاوز روسها و مهاجرت مردم، هزاره‌ها خیلی تحت تأثیر این سیل مهاجرت قرار نگرفته‌اند. اطلاعات به دست آمده از کمپها (اردوگاهها)ی مهاجرین در پاکستان نشان می‌دهد که خروج مردم هزاره به عنوان مهاجر در مقایسه با دیگر گروه‌های قومی خیلی کم بوده است. * به عنوان مثال به تحقیق زیر - که نشان دهنده درصد مهاجرین بر اساس قومیت است - توجه فرمایید:

گروه نژادی	درصد مهاجرین
پشتون [افغان]	۶۰/۶۱
تاجیک	۲۶/۵۲
سادات	۸/۳۳
عرب	۳/۷۸
هزاره	۰/۷۶

وقتی ناحیه هزاره‌جات با تعداد جمعیت که در آن زندگی می‌کنند، مقایسه می‌شود؛ این سرزمین به نظر می‌رسد که خیلی کم جمعیت است؛ مثلاً بر اساس نظریه تیمورخانف^۲ کل منطقه هزاره‌جات بین ۱۰ تا ۱۵ هزار متر مربع تخمین شده است. بر اساس نظریه

۱- جارینگ ۸۰:۳۵

۲- هزاره‌ها بیشتر به ایران مهاجرت نموده‌اند که متأسفانه در آمارهای جهانی درج نشده است. «سراج»

۲- تیمورخانف: ۳۴.

پاولادا^۱ جمعیت هزاره‌ها بین یک میلیون و نیم تا دو میلیون پیش‌بینی شده است. بنابراین تراکم جمعیت هزاره‌جات سیزده تا پانزده نفر در هر کیلومتر مربع می‌باشد. اما نقشه‌هایی که از افغانستان توسط «سیا» در واشنگتن تهیه شده است، تراکم جمعیت را یک تا ده نفر در هر کیلومتر مربع می‌داند. طبق محاسبه این نقشه‌ها نواحی زیادی از افغانستان جمعیتی در حدود صفر دارد، در حالی که نواحی دیگر تا مرز ۳۰٪ در کیلومتر نیز جمعیت‌شان می‌رسد. پایین‌ترین رقم تراکم جمعیت هزاره‌جات را دیانوس^۲ داده است. وی بعد از آنکه از منابع روسی نقل قول نموده است، یادآور شده که تراکم جمعیت این سرزمین [هزاره‌جات م] چهار تا شش نفر در هر کیلومتر مربع می‌باشد. مطالعات اخیر منابع افغان جدول زیر را از تراکم جمعیت افغانستان تهیه کرده است.^۳

استان	درصد جمعیت در هر کیلومتر مربع
غزنی	۴۱/۵
بامیان	۱۸/۵
ارزگان	۱۵/۱
غور	۹/۵

اما آخرین رشته تحقیقات منابع افغان، رقمی کاملاً متفاوت با جدول فوق را ارائه داده است. در این تحقیقات ارقامی چون ۳، ۵، ۵، ۱۰ و ۱۵ نفر در هر مترمربع به ترتیب برای استانهای غور، بامیان، ارزگان، غزنی و وردک پیشنهاد شده است.^۴ ارقام داده شده راجع به تراکم جمعیت در کیلومتر مربع، هزاره‌جات را به عنوان کم جمعیت‌ترین ناحیه بیان می‌کند، اما اگر کسی مجموع زمینهای قابل دسترسی و قابل کشت را در نظر بگیرد، در این صورت هزاره‌جات پرجمعیت‌ترین ناحیه خواهد بود. با توجه به این عامل، تسیجر هزاره‌جات را چنین توصیف می‌کند:

«هر لایه و چین این سرزمین که بتواند آب جریان یابد، قابل کشت و زراعت است. هرچه به سمت ارتفاعات برویم به نظر می‌رسد کشت و زراعت کم‌تر می‌شود، ولی درحقیقت هنوز ادامه دارد، منتهی در بعضی جاها کم‌پهنا و باریک در بعضی جاها بر پهنایشان افزوده می‌گردد، تا اینکه به ارتفاعاتی می‌رسد که دیگر کشاورزی دامنه‌اش را برمی‌چیند.

۱. پاولادا، حکومت پشتونها، ۲۰۱.

۲. دیانوس، ۷۵:۱۹.

۳. استانیست، قطع جیبی: ۳.

۴. فرجام امین: ۱۶.

حتی در اطراف تپه‌های بالاتر از آبادی، گندمی از آب باران برای رشد خود [رو] استفاده می‌کند می‌رود [می‌روید] که به آن للمی می‌گویند.^۱ به‌خاطر وضعیت خاص جغرافیایی و آب و هوایی هزاره‌جات، دره‌هایی که دارای وسعت قابل ملاحظه‌ای باشد، کمتر پیدا می‌شود. بیشتر این دره‌ها که دارای آبیاری کافی است، پرجمعیت است و به این ترتیب روستاها و شهرهای هزاره‌جات را شکل می‌دهد. از آنجا که دیگر صنعتی در هزاره‌جات وجود ندارد، لذا قسمت اعظم این جمعیت زندگی خود را از طریق کشاورزی، دامداری [سنتی م]، و صنایع دستی سپری می‌کنند. بیشتر روستاهای هزاره‌جات کوچکند و دارای جمعیتی کم‌تر از پانصد نفر در هر روستا می‌باشند. جدول زیر تراکم جمعیت را در نواحی مختلف هزاره‌جات نشان می‌دهد.^۲

استان	درصد جمعیت روستاها	درصد جمعیت روستاها
	(از ۱ تا ۵۰۰ نفر)	(از هزار نفر به بالا)

غور	۹۵	۱
بامیان	۷۹	۵
غزنی	۹۳	۳
ارزگان	۷۷	۹
وردک	۹۱	۵

کاملاً روشن است که این نواحی به‌خاطر فشار جمعیت در تنگنا قرار دارد و هر روز که می‌گذرد، مشکلات بیشتر می‌شود، چون افزایش جمعیت از یکطرف و کاهش منابع طبیعی به‌خاطر استفاده بی‌رویه و آبیاری ناشیانه از طرف دیگر، این وضع را به‌وجود آورده‌اند. میزان زمین برای زمینداران بر اساس جریب (Jarib)، چنانکه در جدول زیر نشان داده شده است، به شدت پایین است.^۳

استان	میانگین زمین زمینداران
	(در جریب)

غور	۲۱/۹
غزنی	۱۲/۸
ارزگان	۱۴/۶
بامیان	۵/۶
وردک	۴/۷

۱- تریجر، هزاره‌جات، ۷۸:۲۹.

۲- فرجام امین: ۹۵۴.

۳- استانتیت، قطع جیبی: ۲۵.

در حالی که جدول بالا میزان مالکیت و اندازه بخشهایی از این سرزمین را نشان می‌دهد، مطالعات دیگری، فشردگی جمعیت را نسبت به منابع طبیعی خیلی بیشتر نشان می‌دهد. جدول زیر نشان می‌دهد که چگونه جمعیت هزاره‌جات نسبت به زمینهای قابل آبیاری آن در حال افزایش است.^۱

استان	کل جمعیت در جریب (آبیاری شده)
وردک	۲۲/۴
بامیان	۲۲/۳
غزنی	۱۲/۶
غور	۸/۶
ارزگان	۴/۷

شهرک و روستاها

اجرستان

اجرستان شهرک کوچکی است در شمال مالستان و در ارتفاع ۸/۴۱۵ پا از سطح دریا قرار دارد. در این شهرک مغازه خیلی کم است، ولی در فصل تابستان افغانهای کوچی [پشتونهای کوچی] در آنجا بازار موقت خود را دایر نموده، با مردم هزاره خرید و فروش می‌کنند. این شهرک با شهرک سنگ ماشه، مرکز اولسوالی جاغوری، از طریق یک جاده خاکی ارتباط برقرار می‌کند. بخاطر فقدان صنایع کارخانه‌ای، همه مردم به کشاورزی و دامداری مشغولند.

انگوری

این شهرک کوچک در ارتفاع ۶/۶۰۰ پا از سطح دریا و در شمال غربی مقور واقع است و با مقور و سنگ ماشه در شمال غربی خود در ارتباط است.

اخضرات

اخضرات روستایی است در شرق پنجاب در کوهپایه کوتل [گذرگاه] قره بولاق است. [تا آنجا که معلوم است اخضرات در شرق پنجاب نیست.]

اشترلی

اشترلی شهرک کوچکی است که تقریباً در ۳۹ مایلی جنوب غربی پنجاب و تقریباً در ۳۶

مایلی شمال غربی خدیر، در درّه حاصل خیزی واقع است. زندگی ساکنین این منطقه اغلب به کشاورزی، چوپانی (دامداری) و صنایع دستی متکی است.

بامیان

یکی از شهرکهای بزرگ هزاره جات، بامیان است که در ارتفاع ۸۲۵۰ پا از سطح دریا و در سه راه جاده کابل - بامیان - پنجاب در شمال غربی گذرگاه حاجیگگ واقع است. آن مرکز ولایت بامیان و محل اداری این ولایت می باشد.

بهسود

شهرک کوچکی در سر راه کابل - پنجاب و در شرق پنجاب و در ارتفاع ۹۷۰۰ پا از سطح دریا قرار دارد.

بیدسای

روستای کوچکی است در غرب لومان که از نظر سنگهای معدنی خود مشهور است.

چوره

شهرک کوچکی است که در شمال «ترین» و در ساحل غربی رود «ترین» و در ارتفاع ۵۶۱۰ پا از سطح دریا واقع است. چوره بنام «جوزه» نیز یاد شده است.

دایکندی

شهرک کوچکی است در بخش غربی دایکندی و شمال شرقی شهرستان و در ارتفاع ۸۰۵۲ پا از سطح دریا.

دولت یار

شهرک کوچکی است در غرب لعل و کرمان و در شرق چغچران در سر راه کابل - پنجاب - هرات واقع است. دولت یار در انتهای گردنه گرماب و گذرگاه «بلا» قرار دارد. فاصله بین دولت یار و پنجاب تقریباً ۹۵ مایل است.

ده میرداد

شهرک کوچکی است در شرق بهسود که تحت اداره اولسوالی لوگر می باشد.

دایه و چوپان

شهرک کوچکی در شرق آجرستان و در شمال کلات غیلزایی واقع است. مرکز اداری این شهرک «کلات» می باشد.

گیزاو [گیزاب]

شهرک نسبتاً بزرگی در منطقه ارزگان و در جنوب غربی شهرک ارزگان واقع است. این شهرک در ساحل شرقی رود هلمند و در ارتفاع ۴/۳۵۶ پا از سطح دریا قرار داد. امرار معاش مردم به کشاورزی و صنایع دستی متکی است. این شهرک از سمت جنوب و از طریق جاده خاکی با «ترین» در ارتباط است. گیزاب مرکز فعالیت السوالی است و مقامات رسمی افغان در این شهرک مقیم می‌باشند.

خم نیل

شهرک کوچکی است که در بین بامیان و بدامیر واقع است. خم نیل توسط زمینهای کشاورزی حاصلخیز محاصره شده است. مردم این شهرک از طریق کشاورزی و دامداری [سنتی] امرار معاش می‌کنند.

خدیر

مرکز اداری السوالی دایکندی و محل نشیمن فرمانداران [اولسوالان] افغان می‌باشد. خدیر تقریباً در عرض جغرافیایی ۳۴ و طول جغرافیایی ۵۶ درجه واقع است. بخش عمده زندگی این مردم وابسته به کشاورزی و تاجری صنایع دستی می‌باشد.

لومان

شهرک کوچکی بین قره‌باغ و سنگ‌ماشه است. لومان در کوهپایه‌های کوه اودقرار قرار دارد و به خاطر صخره‌ای که زمانی کشف آن را مشخص می‌کند، مشهور است.

مالستان

شهرک کوچکی در شمال غربی سنگ‌ماشه و در ساحل رود «ترین» و در ارتفاع ۱۰/۴۹۴ پا از سطح دریا واقع است. این شهرک تحت اداره ولایت غزنی است.

نیک

نیک مرکز السوالی یکه‌ولنگ است و در ارتفاع ۸/۱۶۷ پا از سطح دریا قرار دارد. این یکی از فلاتهای سرسبز رشته کوههای بابا است. نیک در ۳۷ مایلی شمال پنجاب قرار دارد. نیک از منطقه دایزنگی توسط گذرگاه «شاتو» جدا می‌شود. این درّه توسط رود کوچکی بنام هیجده‌نهر که از بندامیر سرچشمه می‌گیرد، آبیاری می‌گردد.

ناور

این شهرک کوچک در جنوب شرقی دشت ناور و در جنوب بهسود قرار دارد.

پنجاب

بزرگترین شهرک دایزنگی و حاکم نشین السوالی دایزنگی است. این شهرک در ارتفاع ۸۷۱۲ پا از سطح دریا قرار دارد. نام پنجاب [پا پنجام] از پنج رود گرفته شده است: نرگس، غورغوری، تکاوبرگ، مور، و سیاه‌دره که در پنجاب به همدیگر تلاقی می‌کنند.

قره‌باغ

قره‌باغ شهرک کوچکی است دقیقاً در شمال جاده کابل - غزنی - قندهار واقع است. مردم این شهرک با کشاورزی سنتی و بعضاً با صنایع دستی زندگی را سر می‌کنند.

سبزآب

شهرک کوچکی در جنوب بهسود است.

سنگ‌ماشه

شهرک مهمی است که مرکز السوالی می‌باشد و در شمال غربی رود ارغنداب و در ارتفاع ۸۵۸۰ پا قرار دارد. سنگ‌ماشه از خط [جاده] غزنی - قندهار ۳۵ مایل فاصله دارد. دو جاده‌ای که اخیراً احداث شده و از جاده اصلی قره‌باغ و مقور منشعب می‌شود، سنگ‌ماشه را قابل دسترسی می‌سازد.

سرجنگل

تنها روستای مهم در بخش غربی هزاره‌جات سرجنگل است که در شرق چغچران و در فاصله ۵۷ مایلی غرب پنجاب [پنجاب م] واقع است. آن دارای بازار کوچک، مدرسه‌ای و دفاتر دولتی می‌باشد. [نویسنده اطلاعات خیلی ناقص داشته است، زیرا سرجنگل حداقل متشکل از یکصد روستا می‌باشد].

شهرستان

شهرستان مهمترین شهرک جنوبی منطقه دایزنگی است که در ساحل غربی رود هلمند و در ارتفاع ۶۹۳۰ پا از سطح دریا قرار دارد. آن در جنوب شرقی دایکنندی در شمال گیزاب واقع شده است.

أرزگان

این شهرکی نسبتاً بزرگ، در فاصله ۱۷۵ مایلی شمال شرقی قندهار و در ساحل رود «ترین» و در میان راه رودخانه‌های هلمند و ارغنداب قرار دارد. آرزگان در دشت وسیع و هموار و در ارتفاعی تقریباً ۵۰۰۰ پا واقع است که کوه‌های مرتفعی آن را از هر طرف محاصره کرده است. شهر آرزگان به‌عنوان مرکز این ولایت با غزنی و قندهار [مراکز این

دو استان م] از طریق جاده غیراسفالتی مرتبط می‌شود. ارزگان به خاطر موقعیت مرکزی که دارد، بازار صادراتی [فروش م] محصولات کشاورزی و صنایع دستی جمعیت [مردمان م] اطراف آن می‌باشد.

یکه‌ولنگ

یکه‌ولنگ شهرک کوچکی است که در شمال «پنجاو» و شمال رشته کوه‌های بابا واقع است و از طریق گذرگاه «شاتو» با پنجاو مرتبط می‌شود.

زردآلو

زردآلو روستای کوچکی است در شرق قره‌باغ. آن در کوهپایه‌های گذرگاه کوهستانی قرار دارد. در قسمت فوقانی اولین آبشاری مرتفعی قرار دارد که حوزه رود «تارنگ» را از ارغنداب جدا می‌کند.

جاهای دیدنی

بندامیر

هزاره‌جات خوشبخت است از اینکه بعضی از زیباترین جاهای دیدنی دنیا را به خود جای داده است، آنسان که کوهزاد^۱ آن را یکی از اعجوبه‌های هستی تعریف می‌کند. بندامیر، طبق تعبیر محلی، با عرض جغرافیایی ۳۰ درجه و ۵۰ ثانیه شمالی و با طول جغرافیایی ۶۷ درجه و ۱۲ ثانیه شرقی در السوالی یکه‌ولنگ قرار دارد. بندامیر با ارتفاع تقریبی ۹/۵۰۰ پا، در طول وادی رودخانه‌ای که نام خود را از آن می‌گیرد امتداد می‌یابد. بامیان در ۴۵ مایلی آن قرار دارد، این ناحیه با عبور از سه گذرگاه صعب‌العبور کوهستانی قابل دستیابی است: گذرگاه شهیدان (۹/۹۴۵ پا)، گذرگاه شیرتو (۱۰/۲۳۵ پا)، و خان‌کوتل (۱۱/۶۶۰ پا).^۲

بندامیر دربرگیرنده پنج دریاچه است، یعنی ذالفقار، پودینه پنیر، هیبت، غلامان و قنبر. در بین اینها دریاچه ذالفقار از همه بزرگتر و دریاچه غلامان از همه کوچکتر می‌باشد. زیباترین و عمیق‌ترین دریاچه در بین اینها، دریاچه هیبت است. دیوار رنگین نسبتاً مرتفع دریاچه همواره با رنگ آبی بلورین شفاف، صحنه شگفت‌انگیزی را به نمایش می‌گذارد. دریاچه هیبت با آبی به رنگ یاقوت سبز خود در برابر تپه‌های عقیم و لایزرعی که زمینه این دریاچه را تشکیل می‌دهد چون جواهری می‌درخشد. دریاچه پودینه بعد از هیبت، با دیوار سفیدی چون پنیر دارای زیبایی خاص است. آب بندامیر از

۱- کوهزاد، ۱۳:۲.

۲- همان، ۳۴۸:۸۷.

چشمه‌ای معروف به کپرک سرچشمه می‌گیرد که تقریباً ۹ مایل از منطقه حفاظت شده بندامیر فاصله دارد. ذالفقار بالاترین و بزرگترین دریاچه است و تقریباً ۴ مایل طول دارد. دومین دریاچه، بندپنیر، بلافاصله در زیر بند ذالفقار قرار دارد و تقریباً ۱۵۰ یارد عرض دارد. سومین دریاچه بند هیبت است که تقریباً ۲ مایل طول و ۵۰۰ یارد عرض دارد. چهارمین دریاچه، بند قنبر است که آبگیر کوچکی است. پنجمین دریاچه بند غلمان است که سه چهارم مایل طول دارد. منظره تماشایی بندامیر با آبهای یاقوتی رنگ، صخره‌های استوار صورتی رنگ و زیارت مقدس سفیدرنگ آن (قبری یکی از مقدسان هزاره)، تقریباً سرزمین افسانه‌ای را در انظار هر بیننده‌ای ایجاد می‌کند.^۱

مجسمه‌های بودا در بامیان

یکی از پررونق‌ترین نقاط جذب توریست در افغانستان در بامیان قرار دارد. اغلب غارهای کوچک اطراف بامیان برای جذب توریست نقش خود را دارد، اما برجسته‌ترین عامل در جذب توریست مجسمه‌های غول‌پیکر (۳۵ متری و ۵۳ متری م) «بودا» می‌باشد که بر دره بامیان اشراف دارد. بامیان یکی از مراکز بودایی‌ها از قرن اول تا قرن ششم بعد از میلاد به حساب می‌آمد و به عنوان مکان مقدس زایریان بودا ایفای نقش می‌نمود.

شهر بربر

خرابه‌های شهر شاه‌هرین، شهر بربر، در جنوب غربی هزاره‌جات در پشت فیروزکوه منطقه یکه‌ولنگ قرار دارد. دیوارهای این شهر مخروبه از سنگهای تراشیده و آجر نسوز درست شده است که امروزه در خرابه‌های آن مشهود است.

چهل برج

این خرابه‌ها هم در شمال غربی دره یکه‌ولنگ واقع است. اگرچه این محل به چهل برج معروف است، ولی در حقیقت بیش از سیصد برج در این جا وجود دارد. در تاریخ، این شهر به بربرشاه منسوب شده است. در افسانه‌ها آن به عنوان پادشاهی بربرشاه نشان داده می‌شود.

سنگنگ خانه

سنگ‌خانه یک غار مصنوعی است که در «کوه برون» در منتهی‌الیه منطقه بهسود قرار دارد. «کوهزاده»، افسانه‌ای درباره این غار دارد که اینگونه بیان می‌دارد:

«در نزدیکی این غار دو شاهزاده پسر و دختر زندگی می‌کردند،

طالع بینان بخت شاهزاده (پسر) را در صفحه رمالی خود نشان داده بودند و او را اخطار داده بودند که ازدواج نکند، زیرا در این صورت گرگی او را پاره خواهد کرد. اما شاهزاده (پسر) از عشق و علاقه‌ای که به شاهزاده (دختر) داشت، هیچ وقت از تصمیم خود منصرف نشد، ولی دستور داد که غاری در قلب کوه حفر کنند تا برای همیشه در آنجا با آرامش زندگی کنند، اما متأسفانه او از چنگ سرنوشت نتوانست فرار کند، چون در همان شب عروسی اش شاهزاده (دختر) معشوقه اش گرگ شده و او را پاره کرد.^۱

کتیبه هفتالایتِ ارزگان

در سال ۱۹۵۳ میلادی، مورخ انگلیس، «پرفسور بیوار»، طی دیدار خود از ارزگان چندین سنگ نوشته را پیدا نمود که در آنها افسانه‌هایی از خدایان یونان حک شده بود. موقعیت این نوشته‌ها چند مایلی شمال شهرستان ارزگان در سر راه یک جاده کاروانی گزارش شده است. این کتیبه‌ها به راحتی قابل رؤیت و حتی عکسبرداری است. پرفسور بیوار در همان ابتدا توانست آنها را بخواند و ترجمه کند به این ترتیب:^۲

اولین سنگ نوشته را می‌خواند:

Bo* ossolozooLOMIHROOO MOHOZIKI- LO

«Bo(g)o ssaho zovolovo mihroziki»

یعنی: «شاه مقدس و معزز زابل، مهیرا (کولا).»

براساس نظریه بیوار، در حالی که دستخط هفتالایت یونانی (شاخه‌ای از الفبای یونانی) است، لهجه مربوط به ایران میانه (فارسی میانه) می‌شود. اولین لغت یک حرف کم دارد که پرفسور بیوار را به تحقیق واداشت. براساس تفسیر و توجیه وی اگر سومین حرف را «G» در نظر بگیریم، اولین لغت این دست نوشته «Bogo» خواهد شد که عنوان سلطنتی است در «فارسی میانه» بمعنی «مقدس». Saho در «فارسی میانه» «شاه» معنی می‌دهد. لغت بعدی Zovolovo است و چیزی شبیه سکه‌ها و کتیبه‌ها و مکاتبات زابل جبولا (Jabula) می‌باشد. بنابراین «Sahazabol» یا «شاه زابل» عنوان رسمی سلسله مهیرا کولا (Mihirakula) است. آخرین لغت «Mihirakula» نام پادشاه مشهوری که تقریباً در تاریخ ۵۰۰ میلادی در این ناحیه حکومت می‌کرد.

«بیوار» فرض کرد که وجود این کتیبه‌ها در نواحی ارزگان به این معنی است که زمانی

۱. کوهز، ۱۳:۲.

۲. بیوار: ۱۱۲ تا ۱۱۷.

ارزگان جزء قلمرو پادشاهی زابل بوده است. هدف از این کتیبه‌ها آگاه کردن مسافرینی بود که در آن محل برای مدت کوه اردو می‌زدند، تا با اسم حاکم آن محل آشنا شوند.

نقاشیهای روی صخره سنگی در جاغوری

پروفسور بیوار، در سال ۱۹۶۲ میلادی، همچنین صخره نقاشی شده‌ای را در روستای «بیدسای» السوالی جاغوری کشف کرد.^۱ او متوجه شد که کنده کاریهای روی صخره در «بیدسای» اغلب شکل بزهای کوهی است. اما در گذشته دست راست در سمت بالا دو مرد دیده می‌شدند که در حال مبارزه با شمشیر با یکدیگر هستند. اما در «ریگ‌گردن» علاوه بر سنگ‌نوشته‌ها، چندین کتیبه و خط تصویری دیگر نیز در روی قلوه‌سنگها یافت شده است. تصویرهای صخرای در «ریگ‌گردن» اشکال شکارچی‌هایی را نشان می‌دهد که در حال فرو کردن نیزه بلندشان بر بزهای کوهی ایستاده هستند. این موضوع تا کنون مشخص نشده که چه کسی و چه زمانی این پیکرها و سنگ‌نوشته‌ها را سامی کرده است. اما پروفسور بیوار به این نتیجه رسیده است که این آثار یا از دوره هوناس (چوینیت‌ها و هفتالایت‌ها)، در قرن چهارم میلادی یا در دوره حمله مغولها به این ناحیه در قرن سیزدهم، برجای مانده است. «بیوار» نظریه‌اش را بر مبنای یافته‌های مشابهی از گروههای بزکوهی در قزاقستان و تاجیکستان شوروی و تعداد زیادی در مغولستان، بنیان نهاده است؛ مثلاً، رسامیهای روی صخره از اشکال بزهای کوهی در ازبکستان مشابهت زیادی با آنهایی که در بیدسای هستند، دارند، و ادعا شده است که این آثار از تاریخ ۱۰۰۰ پیش از میلاد برجای مانده است.

کافر قلعه

دژ سنگی کوچکی است که تقریباً در ۱۰ مایلی شمال شهر ترین در ناحیه ارزگان است. در ۵ مایلی شمال این دژ، سنگ‌نوشته‌ای است که اکثراً مشابه تصویرهای بزهای کوهی است که در دژ غوربند دیده شده‌اند.^۲

کفتار غار

غار است که در السوالی گیزاو [گیزاب] در قسمت علیای ناحیه هلمند قرار دارد. این غار اسم خود را از دسته کبوترانی گرفته است که اهلی هستند. اگرچه تا کنون مطالعه دقیقی از این محل صورت نگرفته است، ولی علائمی که بیانگر ساکنین پیش از تاریخ این محل

۱- همان: ۷۹ تا ۸۹

۲- همان: ۱۱۷

است، به وضوح به چشم می خورد.^۱

شاه کورغان

در منطقه اجرستان تپه برجسته‌ای (تپه مقبره‌ای) است که هزاره‌های محلی آن را

شاه کورغان یا تپه سلطنتی می نامند. آن را به ششصد سال پیش از

میلاد از آن زمان که در آنجا پادشاهان سکونت داشتند و در آنجا

کوه عروس نامیده می شود. این کوه به ارتفاع ۱۰۰ متر و در

بلندترین قله رشته کوه‌های بابا را نامند. در کوهپایه‌های این ارتفاعات دو دره سرسبز

«مور» و «تگاو برگ» قرار دارد. موقعیت این قله در شمال پنجاو و در منطقه دایزننگی

است. به خاطر زیبایی که در این کوه حاکم است، آن را کوزاروس یا «کوه عروس»

نامیده‌اند. در گذشته در این کوه پادشاهان سکونت داشتند و در آنجا

پادشاهان سکونت داشتند و در آنجا پادشاهان سکونت داشتند.

شهر غلغله

در این محل خرابه‌هایی است که زمانی شهر آبادی بوده که چنگیزخان در طی حمله

خود به دره بامیان آن را از بین برد. نام این شهر از زبان فارسی گرفته شده است که بمعنی

«شهر پرسر و صدا» می باشد. نامهای دیگری نیز به آن نسبت داده شده است، چون «شهر

ساکت» یا «شهر جیغ و داد». خود مغولها به آن «شو بلینگ» یا «شهر ملعون» می گفتند.^۲

ازدها

تاجی است در روی زمین که تقریباً ۹۰ پا طول دارد و در نه مایلی شهر بامیان قرار دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شهر ضحاک

مجموعه خرابه‌های شهرکی قدیمی است که توسط ارتش چنگیزخان در سال ۱۲۲۲

میلادی، با خاک یکسان شد. گفته می شود طی حمله به این شهر، نوه چنگیزخان،

موتوجن، به دست مدافعین شهر کشته شد. به نوبه خود چنگیزخان شهر و دره‌های

اطراف آن را خراب نمود و تمام ساکنین آن را به قتل رساند. این خرابه‌ها در ارتفاع ۳۵۰

پایی چشم انداز دره تگاو در بامیان واقع شده است. این خرابه‌ها همچنین به عنوان «شهر

قرمز» معروف شده است. علت این نامگذاری به خاطر رنگ قرمز صخره‌ها و دره‌های

اطراف این شهر می باشد. افسانه‌های زیادی در بین مردم هزاره درباره این شهر وجود

۱- همان: ۱۱۸.

۲- همان: ۱۱۸.

۳- ولف: ۵۲.

دارد. یکی از آنها افسانه زیر است:

در این دژ نظامی شاه قدرتمندی معروف به ضحاک حکمروایی می‌کرد. برای اینکه در برابر دشمنان خود را حفظ نماید دو عدد مار را در روی شانه‌های خود نگهداری می‌کرد که گفته می‌شد غذای آنها مغز آدمیزاد بوده است. جمعیت محلی مجبور بودند که یکی از نفرات خود را برای تغذیه این مارها آماده نمایند. یک روز یکی از آنها به شاه حمله نمود و مغزش را خورد و در همان درّه نزدیک قصر ناپدید شد.

علاوه بر این نقاط توریستی، کوهزاد چند محل تاریخی دیگر را در منطقه دایزنگی و دایکندی و بهسود یاد آور شده است. خرابه‌های ساختمانهای قدیمی را می‌توان در غرغره، لعل، کرمان و سنگ تخت یافت. ^۱ نقشه برداری و خاکبرداری بیشتر در مناطق هزاره جات مارا به این توانایی خواهد کشاند که درباره خرابه‌های هزاره جات بیشتر یاد بگیریم و بیاموزیم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مقاله علمی پژوهشی

مقاله علمی پژوهشی

در این مقاله به بررسی نقش و جایگاه زنان در جامعه ایران باستان پرداخته شده است. در ابتدا به تعاریف و مفاهیم مختلف از زنان در این دوره پرداخته می‌شود و سپس به بررسی نقش‌های مختلف آنها در خانواده، جامعه و سیاست می‌پردازد. در ادامه به بررسی تغییرات اجتماعی و فرهنگی که بر جایگاه زنان در این دوره تأثیر داشته است، پرداخته می‌شود. در پایان نیز به نتیجه‌گیری و پیشنهاداتی در خصوص جایگاه زنان در جامعه ایران باستان پرداخته می‌شود.

۱۳۹۷

۲۰۱۶

۲۶